



معلم  
پرونده

# نگاهی گذرا به کتاب دینی و قرآن ۲

مهدی یاقوتیان  
دبیر دینی و قرآن مدارس مشهد

اشاره

کسب می‌کند و اگر به کرامت‌های اخلاقی آراسته شد، مقرب درگاه خدا و مسجود فرشتگان می‌شود.» و در صفحه ۴۰ همین کتاب آمده است:

«آیا می‌دانی چرا خداوند شیطان را از درگاه خود راند و برای همیشه او را طرد کرد؟ چون فرمان خدا را برای سجده بر انسان اطاعت نکرد. اما بی‌وفایی برخی آدمیان را بنگر که در برابر خدا سجده نمی‌کنند و حلقهٔ بندگی شیطان را بر گردن می‌آویزند!

رسول خدا(ص) می‌فرماید: خداوند به چنین انسان‌هایی خطاب می‌کند: من به خاطر تو شیطان را طرد کردم؛ اما تو او را دوست خود گرفتی و به اطاعت او درآمدی؟!»

مجلهٔ رشد آموزش قرآن، نظرات و دیدگاه‌های دبیران محترم دینی و قرآن را دربارهٔ کتاب‌های درسی منعکس می‌کند. در این شماره، نظرات مهدی یاقوتیان، از دبیران مجرب و باسابقهٔ مدارس مشهد را پیش روی شما می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: دینی و قرآن (۲)، آدم، تعبیر و تأویل، سجده، ابلیس، یوسف.

۱. در کتاب درسی دینی و قرآن (۲)، چاپ ۱۳۸۹، درس چهارم، صفحه ۴۷ آمده است:

«همین بُعد است که فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی را

**کلمه «ل» که به معنای «برای» است، گاهی برای غایت استعمال می‌شود و گاهی برای عاقبت. فرق غایت و عاقبت در این است که گاهی نتیجه را در نظر می‌گیرند و معنی را می‌سازند و عاقبت آن است که شی در نهایت به آن می‌رسد ولی از اول برای آن ساخته نشده است**



سجده «بر» آدم یا سجده «برای» آدم؟  
و اذ قلنا للملائکه: اسجدوا لآدم.  
فسجدوا الا ابلیس اَبی واستکبر و کان من الکافرین [بقره، ۲/۳۴].  
... ثم قلنا للملائکه اسجدوا لآدم. فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین [اعراف، ۷/۱۱].  
و اذ قلنا للملائکه: اسجدوا لآدم. فسجدوا الا ابلیس. قال: اسجد لمن خلقت طیناً؟ [اسراء، ۱۷/۶۱].  
و اذ قلنا للملائکه: اسجدوا لآدم. فسجدوا الا ابلیس اَبی [طه، ۲۰/۱۱۶].

در تمام این موارد فرموده است: «اسجدوا لآدم» و فرموده: «اسجدوا علی آدم» یا «اسجدوه». فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین [حجر، ۱۵/۲۹].  
فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین [ص، ۳۸/۷۲].

در این دو مورد نیز فرموده است: «قعوا له ساجدین» و فرموده است: «قعوا علیه» یا «قعوه».  
در باره رؤیای یوسف و تأویل آن نیز آمده است: اذ قال یوسف لابیہ: یا اَبت انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس والقمر رایتهم لی ساجدین [یوسف، ۱۲/۴].

و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا و قال: یا اَبت هذا تاویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً... [یوسف، ۱۲/۱۰].  
یوسف فرموده است: دیدم آن‌ها «برای من» سجده کنندگان اند و فرموده است: «بر من» یا «مرا» سجده کنندگان اند. قرآن نیز فرموده است: وَ خروا «له» سجداً و نفرموده است: وَ «خروه» یا وَ خروا «علیه» سجداً.

در نظر بگیرید، عیسی از گِل (به اذن خدا) چیزی مانند پرنده ساخته و در آن دمیده است. بعد آن (به اذن خدا) به پرواز درآمده است. عده‌ای از بنی‌اسرائیل کفر ورزیده و گفته‌اند: این سحر مبین است، اما حواریون به عیسی و خداوند ایمان آورده‌اند [آل عمران، ۳/۴۹؛ مائده، ۵/۱۱۰].  
فرضاً اگر بنا باشد برای این کار سجده‌ای صورت پذیرد، آن‌هایی که سجده می‌کنند، چه چیزی یا چه کسی را سجده

می‌کنند؟ گرچه صحیح‌تر آن است که گفته شود برای چه کسی سجده می‌کنند؟ پرنده؟ عیسی؟ خدا؟ آن‌ها که سجده نمی‌کنند، چه کسی را یا برای چه کسی سجده نمی‌کنند؟ پرنده؟ عیسی؟ خدا؟ اکنون کعبه را در نظر بگیرید که مؤمنانی بر گرد آن در طواف‌اند و همگی به سجده می‌روند. این سجده برای کیست؟ خانه یا صاحب خانه؟

یا آن که خداوند آدم را آفریده، فرشتگان به سجده می‌روند، برای چه کسی؟ برای آدم یا برای خدا؟ فرضاً اگر بنا بود دست (کف) بزنند و «هورا» بکشند، برای چه کسی دست می‌زدند؟ برای عصا؟ برای پرنده؟ برای آدم؟ یا برای موسی و عیسی و خدا؟ تحسین برای کیست؟ وقتی خداوند می‌فرماید:

... لا تسجدوا للشمس و لا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن... [فصلت، ۴۱/۳۷]. یعنی برای خورشید و ماه و عصا و پرنده و عیسی و موسی و آدم سجده نکنید، بلکه برای خداوند که آن‌ها را آفریده است، سجده کنید. یعنی اگر در برابر موسی و عیسی و یوسف و آدم و کعبه به سجده می‌روید، آن سجده برای خدا باشد که «... فتبارک الله احسن الخالقین» [مؤمنون، ۲۳/۱۴].

\* \* \*

کلمه «ل» که به معنای «برای» است، گاهی برای غایت استعمال می‌شود و گاهی برای عاقبت. فرق غایت و عاقبت در این است که گاهی شیئی را برای فلان نتیجه می‌سازند. یعنی نتیجه‌ای را در نظر گرفته‌اند و شیء را ساخته‌اند. آن را غایت این شیء می‌گویند. عاقبت آن است که شیء در نهایت به آن می‌رسد، ولی از اول برای آن ساخته نشده است.

مثال: می‌پرسیم این خانه را برای چه ساخته‌اند؟ پاسخ این است: برای آن که در آن بنشینند. در این جا لام غایت (برای) به کار می‌رود. یک وقت از کسی که در مقام موعظه است می‌پرسند: این خانه‌ها را برای چه می‌سازند؟ می‌گوید: برای خراب شدن. یعنی عاقبتش خراب شدن است.  
در حدیث است: له ملک ینادی کل یوم: لدوا للموت و ابنوا للخراب: فرشته‌ای هر روز ندا می‌کند که برای مردن

بزیاید و برای خراب شدن بسازید. فرشته می‌خواهد عاقبت را بگوید که بدانید زاییدن برای مردن نیست، ساختن هم برای خراب شدن نیست، ولی عاقبت زاییدن مردن و عاقبت ساختن خراب شدن است. این را «لام عاقبت» می‌گویند که زیاد استعمال می‌شود.» خلاصه این‌که:

ل به معنای برای  
برای غایت (نتیجه) ساختن  
خانه برای نشستن در آن  
برای عاقبت (نهایت امر)  
ساختن خانه برای خراب شدن  
[شهید مطهری، ۱۳۸۲].

\*\*\*

اما در مورد علت طرد ابلیس که در کتاب آمده بود «من به خاطر تو شیطان را طرد کردم»، باید گفت: نام ابلیس یازده مورد در قرآن به صورت مفرد آمده است که نه مورد آن قبل از هبوط و مربوط به استکبار و ابای او از سجده است و دو مورد آن در قیامت و هنگام مجازات. و دیگر، آن چه در دنیا مطرح است، ابلیس نیست، بلکه شیطان است. اتفاقاً ابلیس مخاطب و مورد محاکمه خداوند قرار گرفت و محکوم شد و پس از رجم، شیطان نامیده شد. یعنی آن که رانده شد، ابلیس بود که با رانده شدن شیطان شد!

\*\*\*

### از چه موقع ابلیس، شیطان شد؟

این آیات بیانگر تکبر ابلیس و هبوط وی از جانب خداوند است:

۱. قال: ما منعك الا تسجد اذ امرتك؟ قال: انا خير منه، خلقتني من نار و خلقته من طين. قال: فاهبط منها فما يكون لك ان تتكبر فيها فاخرج انك من الصاغرين [اعراف، ۱۲/۷-۱۳].

۲. قال: لم اكن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حمأ مسنون. قال: فاخرج منها فانك رجيم [حجر، ۳۴/۱۵].

۳. قال: اسجد لمن خلقت طينا؟ قال: ارايتك هذا الذي كرمت علي... قال: اذهب، فمن تبعك منهم فان جهنم جزاؤكم جزاء موفوراً [اسراء، ۶۱/۱۷-۶۳].

۴. قال: انا خير منه خلقتني من نار و خلقته من طين.

نام ابلیس یازده مورد در قرآن به صورت مفرد آمده است که نه مورد آن قبل از هبوط و مربوط به استکبار و ابای او از سجده است و دو مورد آن در قیامت و هنگام مجازات



قال: فاخرج منها فانك رجيم اص،  
[۳۸/۷۶-۷۷].

در واقع ابلیس از آن‌جا شیطان شد که هوس کرد صفتی از صفات ویژه خدا را از آن خود کند. امیرالمؤمنین در خطبه القاصعه، ضمن بیانی رسا و طولانی، این مطلب را به خوبی شرح داده است. در ابتدای خطبه، ایشان بیان می‌کند که برخی صفات را خداوند برای خود برگزیده و آن را از دیگران منع کرده است:

الحمد لله الذي لبس العز و الكبرياء و اختارهما لنفسه دون خلقه، و جعلهما حمى و حرماً على غيره، و اصطفاهما لجلاله، و جعل اللعنه على من نازعه فيهما من عباده انهج البلاغه، ترجمه سيد جعفر شهيدى، خطبه

۱۹۲، صفحه ۲۱۰: سپاس خدایی را که لباس عزت و کبریا به تن کرده و این دو را برای خود برگرفته و بر دیگران حرام و خاص جلال خویش کرده است. و آن کس از بندگان را که آرزوی عزت و بزرگی او را در سر پرورد، لعنت کرد.

بعد می‌فرماید که ابلیس در یکی از صفات او منازعه کرد: نازع الله رداء الجبريه، و ادرع لباس التعزز، و خلع قناع التذلل. الا ترون كيف صغره الله بتكبره، و وضعه بترفعه، فجعله في الدنيا مدحوراً، و اعد له في الآخرة سعيراً [همان، صفحه ۲۱۱]. بر سر لباس کبریایی با خدا در افتاد و لباس عزت به تن پوشید و روی بند تذلل از چهره برگرفت. آیا نمی‌بینید که خداوند چگونه او را به خاطر خودبزرگ‌بینی‌اش، کوچک کرد و به جهت آن که خود را بلند دید، فرو نهاد؟ در دنیا او را براند، و برایش در آخرت آتش افروخته آماده گرداند [—، ۱۳۷۳: ۱۵۹].

بنابراین هبوط و رجم ابلیس به خاطر کفر و استکبار و... او بوده، نه به خاطر انسان. اتفاقاً او پس از رانده شدن در کمین «بنی آدم» نشسته و موجب «فتنه» و «اغوی» بنی آدم است.

\*\*\*

۲. در کتاب درسی دینی و قرآن (۲)، چاپ ۱۳۸۹، درس چهارم، صفحه ۴۶ آمده است: «در سوره یوسف چهار رؤیای صادقانه نقل شده است. دو مورد آن را بیان کنید و بگویید تعبیر این خواب‌ها چه بود و چه کسانی آن‌ها را تعبیر کردند؟»

\*\*\*

## «تأویل یا تعبیر»؟

«و قال الملك: ... يا ايها الملاء افتونى فى رؤياى ان كنتم للرؤيا تعبرون. قالوا: اضغات احلام! و ما نحن بتاويل الأحلام بعالمين» [يوسف، ١٢/٤٣-٤٤]. به نظر «آن‌ها» خواب پادشاه «اضغات احلام» بود و باز به نظر «آن‌ها»، «اضغات احلام» به «تأویل» نیاز داشت، نه «تعبیر». يوسف اما، «تأویل» خواب می‌دانست. [يعقوب]: «... و يعلمك من تأويل الاحاديث» [آیه ٦].

«و مصاحب زندانى»: «... نبئنا بتاويله انا نراك من المحسنين» [آیه ٣٦].

[يوسف]: «... نبأتكما بتاويله...» [آیه ٣٧].

[زندانی نجات یافته]: «... انا نبئكم بتاويله فارسلون» [آیه ٤٥].

[يوسف]: «... يا ابت هذا تاويل رؤياى...» [آیه ١٠٠].

این آیات بیانگر آن است که «يوسف»، «تأویل» خواب می‌دانست و سخن از «تعبیر» به میان نیامده است. بدین معنی که يعقوب به يوسف می‌گوید: «خداوند تو را از تأویل احاديث می‌آموزد». دو مصاحب زندانی به يوسف می‌گویند: «ما را از تأویل خوابمان آگاه کن». يوسف به آن‌ها می‌گوید: «شما را از تأویل خوابتان آگاه می‌سازم». زندانی نجات یافته می‌گوید: «مرا به نزد يوسف بفرستید تا شما را از تأویل خواب آگاه کنم». يوسف به پدرش می‌گوید: «این تأویل خواب من است». بنابراین بهتر است در کتاب درسی مذکور، نوشته شود: «... دو مورد آن را بیان کنید و بگویید تأویل این خواب‌ها چه بود و چه کسانی آن‌ها را تأویل کردند؟»

\*\*\*

٣. در کتاب درسی دینی و قرآن (٢)، چاپ ١٣٨٨، درس چهارم، صفحه ٤٧ آمده بود: «با تفکر در داستان حضرت يوسف (ع) و تأمل در آیات ٥٢ و ٥٣ سورة يوسف، ببینید که این انسان وارسته در چه موقع از نفس اماره سخن گفته و چگونه توانسته است در سخت‌ترین لحظات، خود را حفظ کند.»

و در کتاب درسی دینی و قرآن (٢)، چاپ ١٣٨٩، درس چهارم، صفحه ٣٨ آمده است: «آیا می‌دانید حضرت يوسف چه نامی بر این نفس نهاده است؟ به آیه ٥٣ سورة يوسف مراجعه کنید و نام آن را بنویسید.»

**هبوط و رجم ابليس**  
**به خاطر کفر و استکبار**  
**و... او بوده، نه به خاطر**  
**انسان. اتفاقاً او پس از**  
**رانده شدن در کمین**  
**«بنی آدم» نشسته و موجب**  
**«فتنه» و «اغواى» بنی آدم**  
**است**

آیه «.. ان النفس لاماره بالسوء...»  
سخن کیست؟

و قال الملك: «ائتونى به»  
فلما، جاءه الرسول.

قال: «ارجع الى ربك. فساله: ما  
بال النسوه اللاتى قطعن ايديهن؟ ان  
ربى بكيدهن عليم.» (٥٠)

قال: «ما خطبكن از راودتن  
يوسف عن نفسه؟»

قلن: «حاش لله! ما علمنا عليه  
من سوء.»

قالت امراه العزيز: (الآن  
ححص الحق! انا راودته عن نفسه!  
و انه لمن الصادقين. (٥١) ذلك  
ليعلم انى لم اخنه بالغيب. و ان الله  
لا يهدى كيد الخائنين. (٥٢) و ما  
ابرى نفسى، ان النفس لاماره بالسوء

الا ما رحم ربى. ان ربى غفور رحيم.» (٥٣)

و قال الملك: «ائتونى به استخلصه لنفسى.» فلما كلمه،

قال: «انك اليوم لدينا مكين امين.» (٥٤)

قال: «اجعلنى على خزائن الارض انى حفيظ عليم.» (٥٥)

این آیات به ما می‌گویند: بعد از آن که يوسف از تأویل

خواب پادشاه خبر داد، پادشاه خواست تا يوسف را نزدش

بیاورند، اما يوسف درخواست بازرسى پرونده و اعاده حیثیت

کرد و زمانی که حق آشکار گردید و بی‌گناهی يوسف بر

همگان روشن شد، پادشاه گفت: يوسف را نزد من آورید.

وقتی با يوسف صحبت کرد، «فَلَمَّا كَلَمَهُ» تازه فهمید عجب

گوهری تاکنون «تحت لسانه» پنهان بوده است. بنابراین،

يوسف در آن جلسه دادرسی و اعاده حیثیت نبوده است که

سخن گفته باشد. آیه «و ما أبرئ نفسى...» نقل قول همسر

عزیز و در ادامه سخنان قبلی اوست. اگر يوسف در آن جلسه

بود و سخن می‌گفت پادشاه می‌فهمید که این شخص «حرف

برای گفتن» دارد و تازه نزدش هم بود و دیگر نیازی نبود

که بگوید: «او را نزد من آورید» و «با او صحبت کند تا او را

بشناسد»<sup>١</sup>.

پی‌نوشت

١. توضیح بیشتر درباره این مورد در کتاب جمال انسانیت، نوشته مرحوم نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، انتشارات امید فردا، چاپ دوم، سال ١٣٧٨، پاورقی صفحه‌های ١٤٧ تا ١٥١ و فصل‌نامه پژوهش‌های قرآنی، ٤٣-٤٢/ ص ٢٢١، آقای حسین انصاریان و سخنرانی (بررسی و تحلیل متشابهات سوره حضرت يوسف، آقای نقی پور) آمده است. ١. (يوسف، ١٢/٥٠-٥٤).